



محاکات

بابک سلیمی زاده

ترس و شفقت ممکن است که از منظره ی نمایش حاصل گردد و همچنین ممکن است که از ترتیب حوادث پدید آید، و آنچه از این طریقِ اخیر حاصل شود برتر است و البته کار شاعران بزرگ تواند بود. در واقع افسانه باید چنان تالیف گردد که هر چند کسی نمایش آن را نبیند، همین که نقل و روایت آن را بشنود از آن وقایع بلرزد و او را بر حال قهرمان داستان «رحمت و شفقت» آید!

ارسطو

گلوله تنها یک کلمه است
یک کلمه ی تنها
در جمله ای که نقطه ندارد
گلوله تو را می گُشد
اما کلمه ی گلوله قلقلکت می دهد
کارگرانِ خیابان برمی خیزند
اما خیابانِ کارگر برمی گردد
کلمه تنها یک گلوله است
یک گلوله ی تنها
در جمله ای که جمعه ندارد

اگر شهید شدی و بی بی سی تو را ندید
باید زنگ بزنی به رادیو فردا
تو می توانی رهبر جنبش باشی
تنها اگر بدانی دوربین تو کدام یکی ست

فرقی نمی کند که هستی
چه نخستین میمونی که به ماه رفت
چه آن بوزینه که روی صنم را
بیرون کشید از چاه نفت.
چه فال یک حافظ
در روح پر فتوح نوشابه ی رژیمی
و مطلع یک غزل
در مخرج اتوبان شهید همّت
چه جنین خوک
توی باتری یک فیات
و چه رونوشتی از یک محاکات.

اینجا نام تمام خیابان ها شهید شده است
و مردم لای دفترچه های تلفن عدد گشته اند.
از صفر تا صد آنها شمرده اند
آنها فشرده اند
مثل یک مُشت
فرو رفته در گونی آرد.
دموکراسی توی تلویزیون قیام می کند
و کودکان گرسنه توی فروشگاه زنجیره ای رفاه سبد گشته اند.

اگر شهید شدی و بی بی سی تو را ندید
اگر ناپدید شدی و از تو گزارشی به سی ان ان نرسید
باید توی دفترچه های تلفن پیدات کرد
یا توی عاشقانه ی کلاس درس
که زیر میزهای همیشه ترس آهن شد
یا توی آن قمقمه ی خالی که لاشه اش از زیر تانک درآمد و بعدها

نامش
بابای من شد!

دستهای تراژدی
توی جیب یک کمدی
و تراژدی دستها

تراژدی این دستها
تحت لیسانس فدرال جورج آلمان.
از مویت به من شانه ای
از خونت به من نشانه ای بده
یک کارت ملّی
یک فتوکپی شناسنامه
هشت عدد عکس پرسونالی
حتی یک لبخند در یک لحظه ی تنها لطفاً
یک لبخند که معنای تنها یک لبخند بدهد
از خونت به من خانه ای بده
یا دستکم یک دستگاه اتوموبیل پراید
پنج دستگاه ماشین لباسشویی
و هزاران جایزه ی نقدی و غیر نقدی دیگر

تو می توانی قهرمان یک جنیش باشی
تنها اگر ندانی گلوله از کدام سمت می آید
از توی تلویزیون رنگی
یا از نسبی گرایی فرهنگی ...

برنده ای خوشبخت در قرعه کشی بانک صادرات
و پرنده ای خونین در دهان تو
زیر گنبدی که
- بنا به گزارشات دریافتی -
دیگر کبود نیست.
حالا دیگر چطور می شود پیدات
زیر پلک های مجری اخبار
یا لای رونوشت های این محاکات؟

مثل یک پرونده در آسمان
مثل یک پرنده در بایگانی

پرنده آه، فقط یک پرونده بود.